



## عقل گرایی وقتی در قالب تجربه گرایی ریخته شد تفکیک میان دین و فلسفه پدید آمد

یک استاد گروه فلسفه دانشگاه ادیان و مذاهب قم گفت: عقلی که در علم جدید ورود پیدا کرد تجربه گرایی و عقل جزئی نگری است و تمام منابع شناخت انسان را به علم محدود می کند. هر چیزی که با همین عقل جزئی، فعلی و ابزاری قابل شناخت باشد معنا دارد و غیر از آن بی معنا خواهد بود. بنابراین از این منظر الهیات و خداشناسی بی معنا است.

یک استاد گروه فلسفه دانشگاه ادیان و مذاهب قم گفت: عقلی که در علم جدید ورود پیدا کرد تجربه گرایی و عقل جزئی نگری است و تمام منابع شناخت انسان را به علم محدود می کند. هر چیزی که با همین عقل جزئی، فعلی و ابزاری قابل شناخت باشد معنا دارد و غیر از آن بی معنا خواهد بود. بنابراین از این منظر الهیات و خداشناسی بی معنا است.

دکتر حسن قنبری استاد گروه فلسفه دانشگاه ادیان و مذاهب قم درباره پیشینه مرزبندی میان دین و فلسفه به خبرنگار مهر گفت: تفکیک میان الهیات و فلسفه از دوره یونان وجود داشت، کماینکه ارسطو کتابی با عنوان «الهیات فلسفی» را به نگارش درآورده بود. از عنوان این کتاب پیداست که در آن دوره نیز به یک معنا تفکیک میان الهیات و فلسفه بود با این تفاوت که در دوره یونان الهیات نیز فلسفی بود، به این معنی که فلسفه یونانی مجموعه دانش های بشری را تشکیل می داد و بخشی از آن الهیات بود. در واقع ارسطو با روش فلسفه که تنها روش کسب معرفت بود حوزه های مختلف علمی از جمله الهیات را مورد تحلیل قرار می داد.

وی افزود: در تعریف افلاطون و ارسطو فلسفه یعنی وجود شناسی. تمام حوزه های وجودی که بخشی از آن خداشناسی است با روش فلسفی مورد تحلیل قرار می گیرد بنابراین از این جهت می توان گفت در دوره یونان تفکیک میان فلسفه و الهیات به صورت بارز و قطعی صورت نگرفت و در دوره قرون وسطی بود که این تفکیک بارز شد.

این استاد دانشگاه یادآور شد: در ابتدای قرن چهارم که مسیحیت به عنوان دین رسمی امپراطوری انتخاب شد حوزه دیگری از وجودشناسی به میان آمد. ارسطو معتقد بود: «تنها از طریق فلسفه می توانیم وجودشناسی کنیم.» اما در دوره مسیحیت وقتی خداشناسی و دین مطرح می شود در کنار روش فلسفی یا عقلی ارسطو، روش دیگری عنوان می شود که بعدها به نام وحی شناخته می شود. اینجاست که به مرور تفکیک میان فلسفه و دین شکل می گیرد. جمله معروف از ترتولیان وجود دارد که: «&#171;آتن را با اورشلیم چه کار». یعنی آتن یک عقل فلسفه یونانی و اورشلیم منبع وحی، هر کدام از یکدیگر جدا و متمایز هستند.

قنبری تصریح کرد: تفکیک و تقابل فلسفه و دین در ابتدای دوره مسیحیت شروع و در تمام دوره های مسیحیت ادامه می یابد تا اینکه از ابتدای قرن شانزدهم تفکر مدرن یا غلبه عقل یا به قول معروف عقل دکارتی بارز می شود و به کانت در قرن نوزدهم که اوج دوران مدرن است ختم می شود. عقلی که در علم جدید ورود پیدا کرد تجربه گرایی و عقل جزئی نگری است و تمام منابع شناخت انسان را به علم محدود می کند. هر چیزی که با همین عقل جزئی، فعلی و ابزاری قابل شناخت باشد معنا دارد و غیر از آن بی معنا خواهد بود.

وی تأکید کرد: بنابراین از این منظر کل الهیات و خداشناسی بی معنا است. این تفکر در چند قرن اخیر برجسته شده و امروز چه در میان الهی دانان مسیحی و چه در میان عالمان جدید مسیحی نمی توان کسی را پیدا کرد که معتقد باشد با عقل می توان الهیات و خداشناسی را اثبات کرد. حداکثر این است که مباحث تجربه دینی را مطرح کنند. این ها تجربه ای است که با تجربه حال دینی می توان مطرح کرد بنابراین هیچ کس ادعای علمی در این حوزه ها ندارد.

این محقق و پژوهشگر حوزه فلسفه یادآور شد: عقل گرایی ارسطویی همان عقل گرایی مدرن است. در قرون وسطی تفکر فیلسوفان بر این بود که یک سری امور الهیاتی را می توان با همان عقل ارسطویی بحث و اثبات کرد اما بعضی امور را نمی توان. بنابراین بحث ایمان گرایی و عقل گرایی و تمایز این دو کاملاً در قرون وسطی مطرح شد. اینکه چرا در دوره مدرن این موضوع برجسته شده به این دلیل است که عقل مدرن به اصطلاح امروزی بسیار شسته و رفته تر شد. در دوره ارسطو نیز عقل گرایی شدید مثل عقل گرایی دوره مدرن می بینیم اما در دوره جدید به واسطه تجربه گرایی، این علم بسیار پیشرفت کرد. وقتی این عقل گرایی در قالب تجربه گرایی ریخته شد همه چیز محسوس و تفکیک میان فلسفه و دین بارز شد.